لزوم بازنویسی قواعد کلاسی و بازتاب معارف روایی

- تنافی فقره‌ی «بتجیره الجواهر» با قاعده‌ی «ذاتی الشیء لایعلل»

تنافی فقره‌ی «بتجه‌یره الجواهر» با قاعده‌ی «ذاتی الشیء لایعلل»

خُب، اشکال کلاسی چیست؟؛ مکان که اصلاً وجودی ندارد تا مسبوق به چیزی باشد. خود مکان، تابع چیزهای دیگری است. بنابراین، اصلاً این استدلال درست در نمی‌آید که شما بگویید مکان را مکان می‌کند. خود مکان، یک تابع است. چیزی که تابع است را، چطور می‌خواهید مکانش کنید؟! مثل ذاتیات است؛ ذاتی شیء لم یکن معلل. شما می‌گویید: «بتجه‌یره الجواهر»، خُب، جوهر را که نمی‌توان جوهر کنیم، برای خودش است. ذاتی الشیء لم یکن معلل، یعنی علّت نمی‌خواهد. بیّن الثبوت له است، غیر از بیّن الثبوت، لم یکن معلل. پس نیازی ندارد. این اشکال کلاسیک است. اگر این اشکال را حل نکنید، می‌مانند. همین اشکال کلاسیک بوده است که این ادبیات مظلوم واقع شده است. اگر بگوییم خُب، یک تاویلی می‌کنیم؛ «بتجه‌یره الجواهر» یعنی «بایجاده الافراد من الجواهر». خُب، با ضابطه‌ای که داریم شروع کردیم عبارت را توجیه کنیم تا عبارت دچار اشکال نشود. خُب، تمام شد! به خلاف این‌که بگوییم همین‌جا صبر می‌کنیم و با خود همین ادبیات جلو می‌رویم. «حیّث الحیث فلا حیث له»؛ خدا حیث را حیث کرده است. او که حیث ندارد. «کیّف الکیف فلا کیف له»، این یک لسان دیگری است. ببینیم می‌توانیم این را سر برسانیم یا نه. اگر مبادی آن را سر رساندیم، فضای جدیدی درست می‌شود. این فضایی است که نظریش را در اینجا می‌بینید. هر کجا می‌رسید، معصومین علیهم السلام به این لسان و ادبیات می‌گویند این را مسبوق ببینید. شما در خواب کلاس، ذاتی را مسبوق نمی‌بینید. چرا؟؛ چون می‌گویید: «ما جعل اللّه المشمشة مشمشة بل اوجده». وجود زردآلو است که مسبوق به خدای متعال است و مبدأ متعال ایجادش کرده است؛ اما دیگر خداوند که زردآلو را زردآلو نکرده است! چرا؟؛ چون زردآلو، خودش زردآلو است. ذاتی الشیء لم یکن معلل.